

یکشنبه ۱۰/۱/۱۴۰۵ - ۱۰ شوال المکرم ۱۴۴۷ - ۳۰ مارس ۲۰۲۶ - درس ۱۷ فقه الروابط از فقه مدیریت

رفتار سازمانی از فقه انگیزش - روابط اربعه - رابطه چهارم - رابطه کارمند با خلق - اصول سبعة - اصل ششم

- نصیحت ۱۰ - فقه الحدیث ۷ - نصیحت متقابل امر و مامور

❁ مسئله ۱۱۷: کارکنان نسبت به مقامات بالاتر باید ناصح باشد و اعمال خیرخواهی کنند، سپس توقع خیرخواهی و نصیحت از سوی مقام عالی داشته باشند؛ یعنی تا بیعت و اطاعت و حمایت نسبت به مافوق نداشته باشند، نباید توقع ارشاد و هدایت او را به سمت مصالح خود داشته باشند

فقه الحدیث را ادامه می‌دهیم:

قال: «إنه لم یکن نبیا و لا ملکا، و لم یکن قرناه ذهباً و لا فضة، و لکنه کان عبداً أحب الله فأحبه، و نصح لله فنصح له، و إنما سمي ذا القرنين، لأنه دعا قومه فضربوه علی قرنه، فغاب عنهم، ثم عاد إليهم فدهاهم، فضربوه بالسيف علی قرنه الآخر، و فيکم مثله»^۱.

عن أبي الطفيل، قال: سمعت علياً عليه السلام يقول: «إن ذا القرنين لم یکن نبیا و لا رسولا، و لکن کان عبداً أحب الله فأحبه و ناصح الله فنصح، دعا قومه فضربوه علی أحد قرنيه فقتلوه، ثم بعته الله فضربوه علی قرنه الآخر فقتلوه»^۲.

و عنه: عن محمد بن الحسين، عن صفوان، عن الحارث، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: أ لست حدثتني أن علياً عليه السلام كان محدثاً؟ قال: «بلى». قلت: من يحدثه؟ قال: «ملك يحدثه» قلت: فأقول: إنه نبي، أو رسول؟ قال: «لا، بل مثله مثل صاحب سليمان و مثل صاحب موسى عليه السلام، و مثل ذي القرنين، أو ما بلغكم أن علياً عليه السلام سئل عن ذي القرنين، فقيل: كان نبياً؟ قال: لا، بل كان عبداً أحب الله فأحبه، و نصح لله فنصح، و هذا فيکم مثله»^۳.

و نصح لله فنصح له؛ و ناصح الله فنصح؛ و نصح لله فنصح. سه نسخه از یک مضمون از چند معصوم عليه السلام به گونه‌ی هم‌افزا وصفی را برای ذوالقرنین توصیف می‌کنند که نصیحت طرفینی مقام مادون و مافوق است؛ یعنی خودش و خدایش که تنها مدیر اوست و به تنقیح مناط به تمامی مقامات بالا و پایین سازمان‌های تاریخ و جهان تسری می‌یابد. این مناط نصح متقابل در ارتباطات سازمانی در مدیریت رفتار است که ماده‌ی فتوای ۱۱۷ است. مراد از نصح متقابل همان است که در خطبه‌ی معروف و مکرر الذکر ۳۴ نهج البلاغة^۴ است که حق و تکلیف خود را در قبال جامعه و مجموعه‌ی تحت امر خود نصیحت متقابل می‌داند، یعنی «النصيحة لكم و النصيحة

^۱ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج. ۳، ص. ۶۶۴.

^۲ همان.

^۳ همان، ص. ۶۸۲. عن بشير الدهان، قال: كنا عند أبي عبد الله عليه السلام و البيت غاص بأهله، فقال لنا: «أحببتهم و أبغضنا الناس، و وصلتتم و قطعنا الناس، و عرفتم و أنكرنا الناس، و هو الحق، و إن الله اتخذ محمداً عليه السلام عبداً قبل أن يتخذ رسولاً، و إن علياً عليه السلام عبد نصح لله فنصح، و أحب الله فأحبه. و حبنا بين في كتاب الله، لنا صفو المال، و لنا الأنفال، و نحن قوم فرض الله طاعتنا، و إنكم لتأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته، و قد قال رسول الله عليه السلام: من مات و ليس له إمام يأتيهم به فميتته جاهلية، فعليكم بالطاعة، فقد رأيتم أصحاب علي عليه السلام». (همان، ص.

۶۶۶)

^۴ «و لا تتخاشون و لا يُنام عنكم و أنتم في عقلية ساهون إن أحبا الحزب البيطان أودى من عقل و يأتي الدل من وادع غلب المتخادون و المغلوب متهور و مسلوب أما بعد فإن لي عليكم حقاً و لكم عليّ حقاً فأما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة و النصح لي في المشهد و المغيب و الإجابة حين أدعوكم و الطاعة حين أمرتكم و إن حقت عليّ النصيحة لكم ما صحبئكم و التوفير عليكم و تعليمكم كيلاً تجهلوا و تأديتكم كني

فی المشهد و المغیب». رهبر و پیرو باید خیرخواه هم باشند و این همان است که در وصف ذوالقرنین در اسناد و اخبار فوق آمده بود و قبلاً یاد گرفتیم که نصیحت خدا یعنی اعتقاد صحیح به او و اخلاص در عبادت و عبودیت او و نصیحت عباد یعنی «ارشادهم الی مصالحهم» و «الی سبیل الرشاد». می ماند تشتت در عبارات که به حسن واحدی اشاره دارند، شبیه «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» که اول نصرت عبد است نسبت به معبود و مربوب و بعد نصرت خداست. و در این عبارت هم همین طور است. اول نصیحت عبد نسبت به خدا و سپس نصیحت خدا نسبت به عبد است. گویا این یک سنت است. در قرض الحسنه هم همین طور است، «ان تَقْرُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا يَعْطَفْهُ». و نیز در ذکر که «أَذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ»، اول شما یاد خدا باشید، بعد خدا به یاد شماست. گویا دومی بهای اولی است و دومی واکنش و اولی کنش است. چرا این طور است؟ علت این است که اگر مثلاً من خدا را فراموش کنم، خدا هم مرا فراموش می کند، «سُئِلَ اللَّهُ فَالْتَمِسْهُمْ أَنْفُسَهُمْ». پس باید یاد کنم تا مرا یاد کند. و مانند «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِي بِعَهْدِكُمْ». به همین مناسبت است که «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟ اگر این قاعده‌ی وحیانی را بپذیریم، آثاری در مدیریت رفتار سازمانی دارد. کارکنان اگر از مقام مافوق توقعی دارند، باید اول وفاداری خود را اثبات کنند و گام بردارند؛ گامی که برای مافوق تکلیف قطعی می آورد، کقوله تعالی: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا». مجاهد اگر گام برداشت، هدایت و ارائه‌ی طریق خدا با چند تأکید آمده است و این همان تکلیف سازی برای مقام مافوق است. بر این اساس و مناسبت است که تا کارمند خیرخواهی خود را نسبت به مافوق اثبات نکند، نباید توقع خیرخواهی داشته باشد. در تعلیل این کنش و واکنش چند احتمال است:

۱. تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟
۲. خدا دوست دارد عبودیت عبد را ببیند؛
۳. خدا دوست دارد صدای بندگان خود را بشنود؛
۴. نصرت عبد علامت انگیزه‌ی بالای اوست؛
۵. نصرت عبد علامت اراده‌ی جدی اوست؛
۶. نصرت عبد زمینه‌ی قدردانی و ارزش مندی نصرت خدا را فراهم می سازد.

تَعَلَّمُوا فَإِنَّ يُرِدُ اللَّهُ بِكُمْ خَيْرًا تَنْزِعُوا عَمَّا أَكْرَهُ وَ تَرْجِعُوا إِلَى مَا أَحَبُّ تَنَالُوا مَا تُحِبُّونَ وَ تُدْرِكُوا مَا تَأْمَلُونَ. (تقفی، الغارات (ط القدیمة)، ج. ۱، ص. ۲۴) أما بعد فإن لي عليكم حقاً و لكم عليّ حق، فأما حقّي عليكم فالوفاء بالبيعة و التصح لي في المشهد و المغيب، و الاجابة حين أدعوكم، و الطاعة حين أمركم. (همان، (ط الحديث)، ج. ۱، ص. ۳۷) «في المشهد و المغيب» أي في وقت حضوره بنحو ما مر و في غيبته بالكتابة أو الرسالة و حفظ عرضه و الدفع عن غيبته و بالجملة رعاية جميع المصالح له دفع المفساد عنه على أي وجه كان (آت). (كليني، الكافي (ط الإسلامية)، ج. ۲، ص. ۲۰۸) «أن يناصحه» بدل «النصيحة له في المشهد و المغيب». (كليني، كافي (ط دار الحديث)، ج. ۳، ص. ۵۳۰) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ ۱۹۰ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ ۴۴۶ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا يَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ. (صحح البلاغة (للصبيحي صالح)، ص. ۷۹) لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا يَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ. (ابن أبي الحديد، شرح صحح البلاغة، ج. ۲، ص. ۱۹۰) قوله (أخذ الله علينا و عليهم الميثاق) أخذ الله تعالى على كل من الفريقين عهداً على رعاية حقوق الآخر و الحقان ما أشار إليهما أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبه يقول: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا يَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا، أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ» قوله عليه السلام «و تأديبكم عليكم» معناه توفيره بترك الظلم فيه و تفريقه في غير وجهه ممّا ليس بمصلحة لكم كما فعله من كان قبله. (مازندراني، شرح الكافي- الأصول و الروضة، ج. ۵، ص. ۳۵۰) قوله (يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب) أي في وقت حضوره بنحو ما مر و في غيبته بالاعلام بالكتابة أو الرسالة أو بحفظ عرضه و الزجر عن غيبته و دفع العادي عنه و طلب المصالح له. (همان، ج. ۹، ص. ۹۵) في المشهد و المغيب أي في وقت حضوره بنحو ما مر و في غيبته بالكتابة أو الرسالة و حفظ عرضه، و الدفع عن غيبته، و بالجملة رعاية جميع المصالح له و دفع المفساد عنه على أي وجه كان. (مجلسي، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج. ۹، ص. ۱۴۳) صحح البلاغة قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبه أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا يَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ. (مجلسي، بحار الأنوار (ط بيروت)، ج. ۲۷، ص. ۲۵۱)

ان قلت: در خطبه‌ی ۳۴ به عکس است، اول امام نصیحت را تکلیف خود دانسته و سپس تکلیف مأمورین (خود ما هم در یکی از دروس به این اشارت داشتیم). قلت: اصل با وحی است. ثانیاً حضرت در مقام بیان حق و تکلیف متقابل حکمران و رعیت است و در مقام بیان ترتیب نبوده است. البته اصل آن است که در آیات متعدده مطرح شد، ولی حاکمی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام اول به وظائف خود اشارت داشته است، بعد به وظائف رعایا. به عنوان یک ادب تواضع فرموده و از حق خود گذشته است. و الا آن چه در قرآن است، تا رعیت به تکلیفش یعنی اطاعت و اجابت و وفای به بیعت و نصیحت عمل نکند نباید توقع خدمت و نصیحت داشته باشد. زیرا تا بیعت اتفاق نیفتد، در جرگه‌ی مأمورین و منصوبین در نمی‌آید تا مورد خدمات دولت قرار گیرد و در کنار بیعت نصیحت هم خودبه‌خود مقدم بر نصیحت حاکم می‌شود، فافهم.

البته نصیحت پیرو نسبت به رهبر قید «فی المشهد و المغیب» دارد، ولی نصیحت رهبر نسبت به پیرو مطلق آورده شده است: «النصیحه لکم». شاید به این علت که حاکم نسبت به مردم و کارمندان خود باید ناصح باشد، به معنای ارشاد به مصالح آنان، اعم از مشهد و مغیب و نیاز به ذکر این دو نیست. ارشاد به مصالح یک راهبر کلی یا یک سیاست راهبردی است، ولی در مقابل نصیحت پیرو نسبت به رهبر به معنای اطاعت و حمایت است که نباید مخصوص به ظاهر باشد و در حضور، بلکه در محافل خصوصی هم باید از حاکم دفاع و حمایت کند، فتدبر. پس علت اطلاق و تقیید نصیحت به تفاوت معنا برمی‌گردد.

فتحصل که کارکنان نسبت به مقامات بالاتر باید ناصح باشد و اعمال خیرخواهی کنند، سپس توقع خیرخواهی و نصیحت از سوی مقام عالی داشته باشند؛ یعنی تا بیعت و اطاعت و حمایت نسبت به مافوق نداشته باشند، نباید توقع ارشاد و هدایت او به سمت مصالح خود داشته باشند.^۵

^۵ درس ۱۱۷ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۱۰ شهر شوال ۱۴۴۷.